

آدینه، 30 مرداد ماه 1388 برابر با Friday 21 August 2009

وبلاگ؛ طائب جنایتکار به ترانه موسوی تجاوز کرده است
وبلاگ سهرابستان

حسین طائب و ترانه موسوی

سرکوب تظاهرات مسجد قبا توسط قرارگاه ثارالله که زیر نظر طائب می باشد صورت گرفت. دستگیرشدگان آروز با ون های سیاه رنگی از صحنه منتقل شدند که این ون های سیاه انحصاراً متعلق به قرارگاه ثارالله می باشد. بازداشتی ها از محل دستگیری به مرکز قرارگاه ثارالله در خیابان سنول انتقال داده شدند. در این مرکز یکی از وحشتناک ترین زندانهای حکومت وجود دارد که به زندان ابوغریب معروف است.

طائب شخصاً بازجویی برخی از این افراد را بر عهده داشته و بقول خودشان دنبال لیدرهای تظاهرات می گشته اند تا از طریق آنها شبکه سازماندهی کننده پشت تظاهرات را کشف کنند. در بین بازداشتی ها ترانه موسوی بدلیل تشابه اسمی با میرحسین موسوی مورد توجه طائب قرار گرفته و از نیروهایش می خواهد که وی را برای بازجویی به اطاق شکنجه ببرند. محوطه بازداشتگاه از اطاقهای شکنجه و بازجویی جدا است و زندانی ها در درب ورودی ساختمان بازجویی به بازجویان تحویل داده می شوند و بجز بازجویان هیچ یک از زندانیان و پرسنل بازداشتگاه اجازه ورود به این ساختمان را نداشته و اساساً نمی دانند که در آنجا چه می گذرد و برای شکنجه از چه تجهیزاتی استفاده می شود.

ترانه موسوی توسط افرادی که در این مجموعه کار می کنند برای آخرین بار به هنگام تحویل به ساختمان بازجویی دیده شده است و بر خلاف سایر زندانیان که بعد از شکنجه و بازجویی دوباره به بازداشتگاه عودت داده می شوند، هرگز به بازداشتگاه بازگردانده نشد. روز بعد نام وی بدستور طائب از لیست بازداشتی ها حذف می گردد، در صورتیکه اینکار خلاف بوده و ضرورتی نداشته است، افراد عادی و ارگانها و نهادهای حکومت دسترسی به این لیست ندارند و فقط اطلاعات رهبری است که می تواند بنا به ضرورت لیست زندانیان ابوغریب را مطالبه کند. طائب رد پای خودش را پاک می کرد.

دو چیز مسلم است، طائب دستور داده که ترانه موسوی را برای بازجویی نزدش ببرند و دیگر اینکه ترانه موسوی بعد از آن ناپدید شده است. حتی اولین خبرها از این موضوع نیز بطور غیرمستقیم توسط پرسنل همین بازداشتگاه به بیرون درز داده شد، آنها اطمینان یافته بودند که دلیل برنگشتن ترانه به بازداشتگاه، سوء استفاده جنسی طائب از این دختر مظلوم است.

بعد از ارسال نامه افشاگرانه کروبی به هاشمی و ارجاع این نامه توسط هاشمی به شاهرودی رئیس وقت قوه قضائیه، طائب در جریان این پیگیری قرار گرفته و بشدت وحشت کرده و در صدد چاره جویی بر می آید و به این ترتیب با یاری گرفتن از خانواده باجناقش بعنوان بازیگر، تلاش می نماید در جمعی خصوصی و خانوادگی صورت مسئله ای بنام ترانه موسوی را پاک کند. فیلمی که از تلویزیون پخش شد بسیار احمقانه تدوین شده بود. در ابتدا فردی که در واقع از پرسنل نیروی انتظامی است ولی بعنوان کارشناس ثبت احوال معرفی می شود بطور قاطع می گوید که فقط 3 ترانه موسوی وجود دارد، بجز یکی که 2 ساله است دو نفر دیگر یکی در فرانسه متولد و همانجا زندگی می کند و ترانه موسوی سوم نیز از کشور خارج و دیگر بازنگشته است. بلافاصله گزارشگر برنامه را با مصاحبه با مادر ترانه موسوی ادامه می دهد و وی می گوید که دخترش در کانادا زندگی می کند و آخرین بار نیز سال گذشته به ایران سفر داشته است. در اثر نادانی خودشان بقدری بینندگان را کم شعور فرض کرده اند که فکر نکرده اند اظهارات قاطع کارشناس ثبت احوال با گفته های مادر ترانه در تضاد کامل است. دختر وی نه دو ساله است و نه در فرانسه زندگی می کند و نه اینکه از کشور خارج و دیگر بازنگشته است، دختر وی هیچکدام از این فقط 3 ترانه نیست، دختر او در کانادا زندگی می کند و مرتباً به ایران رفت و آمد می نماید، یعنی یک ترانه جدید و چهارم!

طائب همچنین تنها کسی از مسئولین نظام بود که موضع گیری بسیار احمقانه ای در برابر نامه کروبی از خود نشان داد، در حالیکه همه دیگر افراد، موضوع تجاوز را از پایه و اساس تکذیب و دامن حکومت را از چنین اتهاماتی میرا می دانستند، طائب مطرح کرد که برای اثبات تجاوز در زندان، مدعی باید 4 شاهد عادل معرفی کند وگرنه بجرم اتهام زنی 80 ضربه شلاق خواهد خورد. تقریباً بچه های کلاس اول دبستان هم اگر بخواهند نقاشی یک زندانی را بکشند او را با چشم بند و دست بند می کشند، زندانی که با چشمان و دستان بسته در چنگ بازجویان بیرحم گرفتار گردیده و برای درهم شکستن شخصیتش از سوی آنان مورد تجاوز قرار گرفته از کجا باید 4 شاهد عادل برای اثبات جنایتی که بر علیه اش صورت گرفته بیاورد؟ او حتی نمی داند کجا و توسط چه کسی مورد تجاوز قرار گرفته است، ولی نظام بدون نیاز به شاهد دقیقاً می داند در مورد کدام زندانی چنین حکمی را داده است.

طائب با تکیه بر تجربیاتش در وزارت اطلاعات بهترین راه رفع اتهام از خود را منحرف کردن موضوع از طریق یک سناریوی جایگزین دید. وی که با نام میثم سالها مسنول بخش ضد جاسوسی وزارت اطلاعات بوده بخوبی با این روش آشنا است. در زمان تصدی وی بارها از سناریوهای جعلی برای هدایت افکار عمومی استفاده شده بود. معروفترین آنها در مورد انفجار حرم امام رضا بود که توسط وزارت اطلاعات طراحی و اجرا و منجر به کشته شدن 26 نفر و مجروح شدن بیش از 370 نفر شد. این انفجار با هدف ایجاد تنفر عمومی از مجاهدین خلق و فشار بر کشورهای غربی برای قطع حمایت و

اخراج آنها بود. شاید اگر موضوع قتل‌های زنجیره ای و رسیدگی به پرونده آن پیش نمی آمد هرگز این حقیقت برملا نمی شد. وزارت اطلاعات برای اجرای این سناریو از یک زندانی بنام مهدی نحوی استفاده کرد. وی تحت فشار و شکنجه برای اعتراف به انفجار حرم امام رضا قرار گرفت. مهدی نحوی را به صورت فردی مجروح در اثر اصابت گلوله گریم کردند و سپس در بیمارستان مصاحبه‌ای تصویری با وی انجام دادند و وی، که گویا در آستانه مرگ بود، بمب‌گذاری در حرم را متقبل شد. سپس، نحوی را با اتومبیل به تهران پارس بردند و او را آزاد کردند. کمی پس از آزاد شدنش، او را به محاصره گرفتند و به گلوله بستند. نحوی کشته شد. همان شب خبر درگیری مسلحانه در تهران پارس و مجروح شدن و اندکی بعد مرگ عامل بمب‌گذاری در حرم رضوی (ع)، به همراه مصاحبه نحوی، از تلویزیون پخش شد. مهدی نحوی با اتومبیل افراد سعید امامی به تهرانپارس در یکی از شلوغ ترین نقاط که ایستگاه مسافران نیز هست، آورده می‌شود تا عده زیادی از مردم تهران شاهد باشند. به او یک قبضه کلت کمری خالی از فشنگ داده و چنین فریب داده می‌شود که می‌خواهند او را فراری دهند. مهدی نحوی، جوان بی‌تجربه‌ای که گمان می‌کند فرشته نجات به سراغ او آمده است با خیالی خام از اتومبیل بیرون فرستاده می‌شود. او چونان محکومی گریزپا به سوی سرنوشتی نامعلوم، به امید رهایی و بی‌خبر از سناریوی طراحی شده، شتابان می‌دود. چند لحظه بعد ماموران از اتومبیل بیرون آمده و فرمان ایست می‌دهند. نحوی همچنان شتابان می‌دود، اما گلوله‌ها امان نمی‌دهند و او نقش بر زمین می‌شود و در حالیکه عده زیادی از مردم شاهد بودند که او در حال فرار و ماموران در حال تعقیب بودند و به او ایست دادند اما فرد فراری که اسلحه‌ای هم نزد خود داشت تسلیم نشد و هدف قرار گرفت. شب همان روز در اخبار سراسری صدا و سیما گفته شد که عده زیادی از مردم شاهد این درگیری بوده‌اند. ماجرا به اندازه‌ای طبیعی بود که هیچکس به ساختگی بودن سناریوی نحوی تردید نمی‌کند. مصاحبه تلویزیونی قبل از کشتن مهدی نحوی انجام شده بود ولی بعد از کشته شدن وی پخش گردید و گفته شد که لحظاتی پس از مصاحبه و اعتراف به اینکه بدستور مجاهدین خلق حرم را بمب‌گذاری کرده در اثر جراحات وارده مرده است.

مورد بعدی قتل 3 کشیش ارمنی بود (کشیش هانیک هوسپیان مهر، کشیش مهدی دباج و اسقف میکائیلیان) که بنا به ابتکار شخص طائب انجام و متعاقباً باز هم یک سناریوی تلویزیونی ساختگی. برای اجرای این نمایش از 3 دختر بنامهای فرحناز انامی، بتول وافری و مریم شهبازپور برای محاکمه استفاده شد. رهبرپور (رئیس دادگاههای انقلاب تهران) قاضی پرونده قتل کشیشهای مسیحی بود. رهبرپور پس از اجرای محاکمه ساختگی و شوی تلویزیونی، در زمان اعلام حکم آنها گفت: براساس قوانین اسلام حکم اعدام می‌توانست در مورد این 3 منافق اجرا شود اما بلحاظ ارزشی که اسلام برای زن قائل است با تخفیف اعدام، مورد تبعید و زندان در خصوص این منافقین صادر شد.

همچنین در مورد قتل نویسنده نامدار سعیدی سیرجانی موضع رسمی نظام این بود که وی به مرگ طبیعی درگذشته است تا آنکه سعید امامی در جریان بازجویی هایش گفت: «سیرجانی در اواخر کار واقعا بریده و بیمار شده بود. شاید هم تیم فنی در تعزیر وی بسیار زیاده روی نموده بود. حال سیرجانی خوب نبود و ضبط ویدئویی نیز دیگر موثر نبود. یک ماه دیگر وی را در خانه نگهداری کردیم تا که قرار بر حذف وی گرفته شد. آقای محسنی خود از آیت الله خوشوقت حکم حذف سیرجانی را گرفت که همان شب پس از آن که به اطلاع رسید با اکبر خوش کوش و یدالله رفیعی به خانه ی امن. پرسنل عملیات را فرستادیم. آن ها که از خانه رفتند، یدالله قرص آرام بخشی به وی داد و بعد با آمپول هوا کارش را تمام کرد». وکلای مقتولین قتل‌های زنجیره ای با چشمانی از حدقه درآمده این واقعات را در پرونده هایی که اشتباهاً و در اثر سهل انگاری بجای پرونده های آماده شده در اختیارشان قرار گرفته بود خواندند. فقط اینها نبود، اعترافات دقیقی در مورد نحوه ترور سرلشکر صیاد شیرازی و نسبت دادن آنها به مجاهدین خلق و همچنین تعویض یکی از قرصهای مورد مصرف احمد خمینی با قرصی مرگ آور که سبب سگته مغزی می شد بقصد از بین بردن او که منجر به کشته شدن احمد خمینی شد و دهها ترور دیگر مخالفین و روشنفکران و مبارزین سیاسی در داخل و خارج از کشور در معرض دید این وکلا قرار گرفت. حکومت بمحض اطلاع، وکلا را زندانی نمود و در مرحله بعد حتی وکلای همین وکیلان را هم دستگیر و زندانی کرد تا از لو رفتن این اطلاعات جلوگیری کند.

البته با لو رفتن این اطلاعات و تقاضای جمعی از مسئولین کشور برای ملاقات با سعید امامی و شنیدن جزئیات بیشتر این مطالب از زبان وی، ناگهان سعید امامی خودکشی شد و برای همیشه خاموش گردید. موارد متعدد سناریوهای ساختگی تلویزیونی و آخرین آنها که ناشیانه به کارگردانی طائب در مورد ترانه موسوی ساخته و پخش گردید فقط این واقعیت را اثبات می کند که حکومت کوچکترین ارزشی برای افکار عمومی و مردم قائل نیست و خود را در مقامی می بیند که با تغییر دادن واقعات و جایگزین نمودن یک مشت جعلیات بجای حقایق، افکار عمومی را هدایت نماید. هدایت افکار عمومی ریشه اصلی اقدام حکومت در انتخابات 84 و بیرون آوردن احمدی نژاد از صندوق رای و نهایتاً کودتایی تمام عیار در انتخابات 88 است. مردمی که از دید حکومت اینقدر کم مقدارند که باید افکار آنها را بدخلخواه و با دروغ و جعلیات هدایت نمود، مردمی هستند که هنوز به بلوغ عقلی نرسیده اند و لذا نمی توانند واقعات را درک کرده و تصمیم درست بگیرند و رای صحیح بدهند. این مردم نابالغ تحت تاثیر تبلیغات دشمنان قادر به درک این واقعیت نیستند که ریاست جمهوری کدام فرد بصلاح مملکت خواهد بود. میلیاردها خرج پروژه های موشکی و هسته ای شده و درست در آستانه به نتیجه رسیدن آنها این مردم نابالغ می خواهند با انتخاب میرحسین همه این پروژه ها را در دست انداخته و سبب شادی دشمنان شوند. میلیاردها هم بین متصدیان این پروژه ها تقسیم شده تا بکار خود دلگرم و به حکومت وفادار بمانند و ناغافل غریبه ای بنام میرحسین می خواهد بیاید و با لجاجت و یکنندگی که بر سر اصول خود دارد همه چیز را زیر سوال برده و از ادامه آن جلوگیری کند. از دید حکومت ریاست جمهوری میرحسین بمعنای این است که دشمن از پشت مرزها بر روی صندلی ریاست جمهوری منتقل شده و حکومت بجای اینکه بر روی پیشبرد پروژه های خود تمرکز کند

مجبور شود با رئیس جمهور و وزرای وی بجنگد. از دید حکومت این یک جهاد مقدس است که نباید در آن شکست خورد و لذا اگر عین 40 میلیون نفر هم به موسوی رای می دادند باز هم احمدی نژاد با 24 میلیون رای که قبل از انتخابات تصمیم گیری و اعلام شده بود بعنوان رئیس جمهور اعلام می شد. بقول استالین مهم نیست که تو به چه کسی رای می دهی، مهم این است که چه کسی رای تو را می شمارد.

آنچنان حجم پولی در دستانگردانندگان حکومت در گردش است و آنچنان سودهای بی حساب و کتابی از این حکومت خصوصی می برند که حتی تصور از دست دادن آنرا نیز نمی توانند بکنند. توقیف یک میلیارد و ششصد میلیون پوند در انگلیس که در حساب شخصی مجتبی خامنه ای بود و اخیراً کشف شش میلیارد یورو در حسابهای مخفی بنام چند تن از سران رژیم در بانک BHF فرانکفورت توسط دولت آلمان فقط جزئی از این ثروت بادآورده و نامشروع سران حکومت است. توقع دارید همه اینها را به احترام رای مردمی که از دید آنها توان تشخیص صلاح خود را ندارند از دست بدهند؟ هم کروی و هم مردم می دانند که تجاوز و آزار جنسی در زندانهای حکومت امروز شروع نشده است و این جنایت سالها است که وجود دارد ولی تاکید بر روی آن در شرایط حاضر بسیار مهم است زیرا با افشای این واقعیت تلخ برای مردم، سلسله اعصاب حکومت نشانه گرفته شده است.

خامنه ای و اطرافیانش می دانند که میلیونها ایرانی که روز دوشنبه 25 خرداد از میدان امام حسین تا آزادی را پر کردند از بین نرفته اند، تغییر موضع هم نداده اند، آنها در ستون فقرات جامعه جریان یافته اند و هر کدام با تمام قوا در تلاشند تا نقاب از چهره این حکومت برکشند. این چند میلیون، ساکت و خاموش نشده اند، آنها رفته اند تا با میلیونها میلیون دیگر بازگردند و برای اینکه دیگر هموطنان خود را با چهره واقعی حکومت آشنا کنند در حال فعالیتند.

حکومت تحت فشار قرار گرفته و ناچار از واکنش است، این واکنشها هر چه باشد بیشتر آنها را در باتلاق فرو می برد. طائب مجبور می شود ادای سعید امامی را درآورده و یک گزارش مضحک تلویزیونی را کارگردانی کند و نتیجه آن تلفات بیشتر حکومت است. حسین شاهمرادی در کسوت یک روحانی با ارسال نامه ای بر علیه کروی می تازد و رسماً از زبان یک روحانی اعلام می کند که بخاطر حفظ منافع نظام حاضر شده در این سناریوی دروغ شرکت کند. تعبیری که او در مورد ترانه موسوی و دیگر ترانه های جان باخته و مورد تجاوز قرار گرفته بکار می برد انسانیت را شرمند می کند و آدمی آرزو می کند هرگز از مادر زاده نشده بود تا چنین ردالتی را بشنود. وی می گوید: « نباید برای اثبات رای و نظر خود یا بازگرداندن اعتبار سیاسی هر موضوعی را بازگفت و بانگ برآورد. در دیداری که دریافته بودید که برنامه تلویزیونی خانم ترانه موسوی به طریقی با خانواده ما ارتباطی دارد ماجرا را از بنده جویا شدید و عرض کردم که بنا به مسائل و مصالحی که باور داریم این قصه را برای هیچ يك از بزرگان نگفته ام و نخواهم گفت، چرا که توطئه رسانه های بیگانه را می دانم. فتنه انگیزی دشمنان را دیده ام و ناصبوری دوستان را چشیده ام. آبی بود و از جوی برفت، تیری بود و از چله گذشت. لیکن این سوال باقی است که گفته شما، دوا بود یا درد؟ با این کار، کمکی به انقلاب شد یا جریان های سیاسی این سو و آن سو، کام خود از آن گرفتند؟ حریم انسان پاس داشته شد یا اصول اخلاق مراعات گردید؟».

هزاران هزار افسوس بر این طرز فکر غیرانسانی و شرم آور که برای حفظ مصالح نظام و دفع توطئه رسانه های بیگانه و برای کمک به انقلاب، شخصی در لباس روحانیت بخود حق می دهد که خانواده اش را وادار به شرکت در نمایش دروغین تلویزیونی نموده و آنها را در گندی که خود در آن غرق است آلوده نموده و ذهن میلیونها بیننده ایرانی را فریب دهد و آنقدر وقیح باشد که از افشای این ناجوانمردی گلایه کند. این موجودی که نمی دانم چه نامی بر آن نهم، با همان ادبیات طلبگی، ترانه موسوی را آبی می نامد که از جوی رفته و تیری می خواند که از چله گذشته و دیگر باز نخواهد گشت!! جان یک انسان از دید وی آبی بوده که از جوی رفته است.

حسین شاهمرادی باجناق حسین طائب و نماینده طرز تفکر حاکمین کنونی این سرزمین است. حفظ قدرت و حکومت و منافع و ثروت ناشی از آن به هر قیمت و با هر دروغ و با هر آلودگی و نجاستی.

اگر نبود نامه کروی، برنامه تلویزیونی ترانه موسوی روی آنتن نمی رفت و حسین شاهمرادی این نامه را نمی نوشت. مبارزه ما و ادامه فشار بر حکومت سبب خواهد شد که طائب و طائب ها برنامه های بیشتری را کارگردانی و پخش کنند و شاهمرادی های بیشتری نامه نوشته و چهره واقعی حکومت را نشان دهند.

جنبش سبز و پاک مردم ایران به این خودزنی های حکومت نیاز دارد و تا هر زمانی که ما راهمان را ادامه دهیم از این خودزنی ها فراوان خواهیم دید. -